دیگرسو

ترجمه و تنظیم: فرشته جودکی

پیام صلح در سفر

«سفر مرا به در باغ چندسالگی‌ام برد./ و ایستادم تا/ دلم قرار بگیرد،/ صدای پرپری آمد/ و در که باز شد/ من از هجوم حقیقت به خاک افتادم./ و بار دیگر در زیر آسمان «مزامیر»،/ در آن سفر که لب رودخانه بابل،/ به هوش آمدم،/ نوای بربط خاموش بود/ و خوب گوش که دادم، صدای گریه می‌آمد/ و چند بربط بی‌تاب/ به شاخه‌های تر بید تاب می‌خوردند... عبور باید کرد / و هم‌نورد افق‌های دور باید شد /و گاه در رگ یک حرف خیمه باید زد./ عبور باید کرد / و گاه از سر یک شاخه توت باید خورد.»

سهراب سپهری از شعر مسافر

سفر گاه تنها گذار از یک مکان به فضایی دیگر نیست. گاه دو دنیای دیگر است که عبور از آن انسان را نیز دستخوش تغییر و شدن می‌کند. و گاه مسافر در جست‌وجو به دریافتی می‌رسد که آن را با دیگری قسمت می‌کند همچون مسافر صلح که از پس یک راهپیمایی طولانی پیامی را ماندنی کرد که کیمیای خوشبختی انسان است. زندگی بدون جنگ و در ستایش صلح. زنی کوچک‌اندام با پیامی بزرگ و صدایی رسا ۲۵ هزار مایل را پیاده پیمود تا پیام صلح را به دنیا برساند. میلدرد نورمن رایدر کفش‌های کتانی‌اش را پوشید. تنها دارایی‌هایش مسواک، شانه، خودکار (و بعدها کتابچه «گام‌های صلح باطنی») را در جیبش گذاشت و در حالی که بر لباسش نام «زائر صلح» را نوشته بود، پیاده‌روی ۳۰ساله و ۲۵ هزار مایلی‌اش را آغاز کرد تا پیام صلح را به سراسر امریکا برساند. یکی از اصول مهم خانواده فقیری که میلدرد در آن به دنیا آمد، احترام به جامعه کشاورزان بود. اجداد پدرش در اواسط قرن ۱۹ از آلمان به امریکا فرار می‌کنند تا از جنگ و جنگ‌افروزان در امان باشند. میلدرد در خانواده‌اش اصول اخلاقی صلح پایدار را آموخت و به بحث و گفت‌وگو درباره مسائل اجتماعی و سیاسی تشویق شد. این خانواده خود را آزاداندیش می‌دانستند. میلدرد باهوش بود و از کودکی ذهنی کنجکاو داشت و طول دوران تحصیلش را با موفقیت و اراده طی کرد. به دلیل ضعف مالی خانواده در زمینه‌های مختلف کاری فعالیت کرد و زندگی اجتماعی فعالی را سپری کرد. در سال ۱۹۳۳ وقتی در اوج پریشانی و افسردگی به سر می‌برد با استنلی رایدر- به‌رغم میل خانواده‌اش- ازدواج کرد؛ ازدواجی که از همان ابتدا ناموفق و در تضاد با اهداف و خواسته‌ها و سبک زندگی‌اش بود. در ۱۹۲۸ در حالی که شبی در میان جنگل راه می‌رفت و دعا می‌کرد تا هدایت شود و آنچه را که به آن فراخوانده می‌شد کشف کند، تجربه‌ای عمیقاً معنوی را پشت سر گذاشت. ناراحت بود که دیگران در فقر و گرسنگی بودند و او در فراوانی. با خدا راز و نیاز می‌کرد و می‌خواست انسانی سودمند باشد. او می‌گوید: تمایل زیادی به وقف کردن زندگی‌ام و خدمت به دیگران در خودم حس کردم. به خداوند گفتم: برای هر کاری که می‌خواهی از من استفاده کن، این من هستم. تمامی مرا بگیر و به هر طریقی که می‌خواهی استفاده کن. من هیچ چیز را دریغ نکردم. سپس آرامشی عمیق سراسر وجودم را فرا گرفت و میلی تمام، بی‌هیچ شک و شبهه‌ای، به ایثار برای چیزی فراتر از خود در وجودم یافتم. سپس به همراه همسرش به فیلادلفیا رفت تا به‌رغم عقاید اخلاقی و اعتراض‌های میلدرد، استنلی به ارتش ملحق شود و به کمپ آموزش نظامی بپیوندد. میلدرد سرانجام در سال ۱۹۴۶ از او جدا شد. در طول سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۲ داوطلب کار در سازمان‌های صلح شد و مدتی مبلغ صلح واشنگتن دی‌سی بود.

در این مرحله از زندگی‌اش به شدت به ساده‌زیستی روی آورد و تصمیم گرفت از هر آنچه مالکیتش غیرضروری است و هر فعالیتی که پوچ است دوری کند. گیاهخوار شد و با ۱۰ دلار در هفته زندگی کرد. میلدرد برای اینکه بتواند از پس تجربه زندگی ساده برآید عضو کلوپ هالی شد و به سفرهای سخت مثل گذشتن از بیابان‌ها و پیمودن کوه‌ها پرداخت تا بدنی قوی داشته باشد. اولین تجربه صلح باطنی‌اش را چنین توصیف می‌کند: صبح زود در جنگل قدم می‌زدم، ناگهان احساس کردم در بالاترین جایی هستم که تاکنون بوده‌ام. آن لحظه بی‌زمان و بی‌مکان را که فقط نور بود به یاد دارم. مهم‌تر از همه درک یگانگی همه آفریده‌ها بود. در آوریل ۱۹۵۲ میلدرد رایدر ۲/۰۵۰ مایل راهپیمایی‌اش را از کوهستان آپالاچیان و بخشی از لانگ تریل آغاز کرد. این پیاده‌روی از شمال کوهستان اگلتروپ در جورجیا شروع می‌شد و به سمت کوهستان گاتادین در شمال ادامه می‌یافت. وی اولین زنی بود که تمام طول مسیر کوهستان آپالاچین را در طول یک فصل پیاده طی می‌کرد. طی این سفر بود که به صلح کامل درونی دست یافت و آنچه را که باید انجام می‌داد دریافت. او پنج ماه راهپیمایی کرد و کاملاً در فضای باز زندگی کرد در حالی که تنها تجهیزاتش یک پیراهن و کفش راحتی و یک پتو بود. او، چنان که خود می‌گفت، می‌خواست آزادی ساده زندگی کردن را بیاموزد، تجربه کند و ارج بگذارد. طی سالیان تامل و کار داوطلبانه گام‌های صلح باطنی‌اش را برمی‌داشت که خود آن را مراحل بلوغ یا رشد معنوی توصیف می‌کند. هفت مرحله رشد معنوی را پشت سر گذاشت و سپس رهسپار کار در زندگی‌اش شد. در اولین سفرش در اواسط جنگ کره، جنگ سرد پنج هزار مایل از کالیفرنیا را راهپیمایی کرد. ساحل به ساحل و مرز به مرز پیش می‌رفت و پیام صلحش را به همه می‌رساند. او درباره زمان سفرش می‌گوید: در ۱۹۵۲ فهمیدم که بهترین زمان برای سفرم بوده است چون جنگ‌ها در کره شدت گرفته بود و عصر مک‌کارتی نیز در اوج خود بود. در آن زمان ترس زیادی میان همه بود و بی‌توجهی نسبت به اوضاع امن‌ترین کار بود. بله واقعاً بهترین زمان برای سفرم بود، مثل زائری که مردم را از بی‌توجهی بیدار می‌کند و به فکر وا می‌دارد. وضعیت جهان وخیم بود. انسانیت با ترس و شک گام برمی‌داشت گویی روی لبه چاقویی بین آشوبی ژرف و رنسانسی جدید و نیروهای قدرتمند، جهان را به سمت آشوب پیش می‌راندند. هنوز هم امید وجود دارد. من امید را در تلاش خستگی‌ناپذیر انسان‌ها می‌بینم و در آرزوی قلبی نوع بشر برای صلح. حتی اگر انسان کوروَش در حالی که راه را نمی‌داند در جست‌وجوی صلح باشد. فکر می‌کنم کسانی از ما که راه رسیدن به صلح را یافته‌ایم باید آن را از بام خانه‌هایمان فریاد کنیم. در آغاز عصر اتم سه تقاضایش را مطرح می‌کند:۱- پایان جنگ در کره ۲- تاسیس دپارتمان صلح امریکا و ۳- خلع‌سلاح کشورها و تغییر وضعیت آنها از تولید تسلیحات به رفع نیازهای بشر توسط ملل متحد. در سفرش تبلیغ می‌کند که اختلاف اساسی در جهان بین ملت‌ها نیست بلکه بین دو عقیده است. ۱- می‌توان بدی را با بدی بیشتر مغلوب کرد. ۲- تنها با خوبی می‌توان بر بدی فائق آمد. (این عقیده است که به خاطرش راهپیمایی می‌کرد) آنچه بسیار می‌آزردش، عدم بلوغ در جهان است. می‌گوید: اگر ما انسان‌هایی بالغ بودیم هرگز به جنگ فکر نمی‌کردیم. هیچ کس به اندازه کسی که با عشق و ایمانی عالی گام برمی‌دارد ایمن نیست چراکه چنین انسانی در دیگران خوبی می‌جوید و خوبی در همه کس هست. پس آسیبی نمی‌بیند. و این امر نه‌تنها در مورد افراد و گروه‌ها بلکه در مورد ملت‌ها نیز صدق می‌کند اگر شجاعت امتحان کردنش را داشته باشند. میلدرد نزدیک به ۳۰ سال سراسر کشورش را پیاده پیمود و حتی به کشورهای همسایه نیز سفر کرد. هرگز برای سخن گفتن به کسی نزدیک نشد بلکه منتظر می‌ماند تا برای پرسیدن به او نزدیک شوند. بدون خستگی با آنهایی که مشتاق شنیدن بودند صحبت می‌کرد و از مردم می‌خواست نخست بر خودخواهی و غرورشان غلبه کنند سپس هر آنچه احساس می‌کنند برای صلح در جهان انجام دهند. تقریباً سه دهه از ۱۹۸۱-۱۹۵۲ هفت بار سراسر کشورش را پیاده طی کرد. همچنین به آلاسکا، مکزیکو و کانادا سفر کرد. در ۱۹۵۵ وقتی دومین زیارت خود را آغاز می‌کرد هزار مایل را پیاده طی کرد. ۱۰ شهر کانادا را که هر کدام حداقل ۱۰۰ مایل بود طی کرد. در ۱۹۶۴ که به واشنگتن‌دی‌سی رسید ۲۵ هزار مایل را به خاطر صلح پیاده طی کرده بود. در چهارمین سفرش در ۱۹۶۶، پنجمین سفر ۱۹۶۹، ششمین ۱۹۷۳ و هفتمین و آخرین سفرش در ۱۹۷۸ به هر کجا که می‌رفت از تجربیات شخصی‌اش و نیتش سخن می‌گفت در تابستان به شمال و در زمستان به سمت جنوب سفر می‌کرد. و زمانی که محلی برای ماندن نداشت در مزرعه، زیر پل یا کنار جاده می‌خوابید. تعهد او به ساده زیستن تا سطح نیازهای اصلی، معنوی و عملی بود. خواستن و نیاز داشتن برای او یک چیز بود. البته اتفاق‌های خطرناکی نیز برایش رخ داد که آن را آزمایش و فرصت می‌دانست و از نظر او تفاوتی با تجربیات دیگر زندگی نداشتند. دو بار دستگیر شد ولی حتی پلیس‌هایی را که او را دستگیر کردند متقاعد کرد که یک زائر واقعی است و آزاد شد. در یکی از سفرهایش نوجوانی شروع به زدن او کرد اما توانست آنچه را که جرقه خوبی می‌نامید در مورد نوجوان به کار گیرد و او را متقاعد کند که از زدن او دست بردارد. ایمان او به قدرت ذهن پایدار بود. اعتقاد داشت که انسان پیوسته از طریق تفکراتش خلق می‌کند. زائر صلح گویی از منبعی بی‌پایان انرژی می‌گرفت که بی‌هیچ تلاشی سراسر امریکا را پیاده طی می‌کرد و ادعا می‌کرد هر کسی قادر به این کار است. وی این منبع انرژی را صلح باطنی‌اش می‌دانست. کسانی که او را ملاقات می‌کردند فوراً متوجه حس آرامشی می‌شدند که به آنها منتقل می‌کرد چرا که از تمام تعلقات رها شده بود. او به خوبی بشر ایمان داشت. هزاران نفر تحت تاثیر او قرار گرفتند و در جهت صلح شروع به فعالیت کردند، هزاران نفر دیگر نیز تحت تاثیر او خود و روابط شخصی‌شان را تغییر دادند. او می‌گوید: با زندگی خودت شروع کن، سپس به اطرافت توجه کن؛ در نهایت نهادها را نیز تحت تاثیر قرار خواهی داد. پیام او چیز جدیدی نبود. شنیدن پیام او مثل شنیدن پیام هر مذهب بزرگی در جهان بود.

کسانی که مسیحی بودند مطمئن بودند که او عقاید مسیح را موعظه می‌کند، یهودیان احساس می‌کردند سخنان یهوه را و مسلمانان مطمئناً معتقد بودند از دین اسلام می‌گوید. او مثال زنده انرژی بود که می‌توانست رها باشد. برای هر کسی که با او برخورد داشت، میلدرد مدرک زنده‌ای بود دال بر اینکه تغییر دادن زندگی ممکن است. او قلبی سرشار از صلح و روحی مبارز داشت. تمام دنیا را خانه خود می‌نامید و دلیلش برای زندگی تمام جهان بود. به همه کسانی که به او گوش می‌دادند می‌گفت: با خوبی بر بدی غلبه کنید، با حقیقت بر نادرستی و با عشق بر تنفر.

منبع: peacepilgrim.com

سفر به ایروان شهری با ۲۷۹۲ سال قدمت

ارمنستان کشور کلیسا، مجسمه و البته باران

پوریا سوری
Soori.poorya@Gmail.com

«چون اعلیحضرت قضا قدرت، پادشاه اعظم والاجاه، امپراتور اکرم شوکت دستگاه، مالک بالاستحقاق کل ممالک روسیه و اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت، خسرو نامدار پادشاه اعظم با اقتدار ممالک ایران، چون هر دو علی‌السویه اراده و تمنای صادقانه دارند که به نوایب و مکاره جنگی که بالکلیه منافی رای والای ایشان است نهایتی بگذارند و سنت‌های قدیم حسن مجاورت و مودت را مابین این دو دولت به واسطه صلحی که متضمن دوام باشد و بواعث خلاف و نفاق آتیه را دور کنند در بنای مستحکم استقرار دهند، لهذا برای تقدیم این کار خجسته (نمایندگان دو دولت) بعد از آنکه در ترکمانچای مجتمع شدند و اختیار نامه خود را مبادله کرده و موافق قاعده و شایسته دیدند، فصول آتیه را تعیین و قرارداد کردند:

فصل اول- بعد الیوم مابین اعلیحضرت امپراتور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهدان و اخلاف و ممالک و رعایای ایشان مصالحه و مودت و وفاق کاملی الی یوم الابد واقع خواهد بود.

فصل دویم- چون جدال و نزاعی که فی‌مابین عهدکنندگان رفیع‌الارکان واقع شد و امروز به سعادت منقطع شد، عهود و شروطی را که به موجب عهدنامه گلستان بر ذمت ایشان لازم بود موقوف و متروک می‌دارد، لهذا اعلیحضرت کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران چنین لایق دیدند که به جای عهدنامه مزبوره گلستان، عهدنامه دیگر به این شروط و عهود و قیود قرار دهند که مابین دو دولت روس و ایران بیشتر از پیشتر موجب استقرار و انتظام روابط آتیه صلح و مودت گردد.

فصل سیم- اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران از جانب خود و از جانب ولیعهدان و جانشینان به دولت روسیه واگذار می‌کند تمامی الکای نخجوان و ایروان را- خواه این طرف روس باشد یا آن طرف. و نظر به تفویض، اعلیحضرت ممالک ایران تعهد می‌کند که بعد از امضای این عهدنامه، در مدت شش ماه، همه دفتر و دستورالعمل متعلق به اداره این دو دولت مذکوره باشد به تصرف امرای روسیه بدهند...» و الی آخر.

و اینچنین بود که بر اساس عهدنامه ذلیلانه ترکمانچای که بندهایی از آن را خواندید در ماه شوال سال ۱۲۴۳ هجری، ارمنستان و آذربایجان که چندی قبل و با کشورگشایی‌های آقامحمدخان قاجار به خاک ایران اضافه شده بودند به کشور روسیه واگذار شدند، تا بیش از صد و اندی سال بعد و در صبحگاه یک روز پاییزی من و دوستان شاعرم از طریق هوایی و به سرسلامتی طیاره‌ای که توپولف نبود به خارج! از ایران و کشور ارمنستان و شهر ایروان سفر کنیم.

و اینچنین بود که این سفر مقدمه‌ای شد بر این سطور، تا شما هم مثل دوستی که از من چند روز پیش پرسید ارمنستان به درد سیاحت و گشت و گذار می‌خورد یا نه، بدانید که همین بیخ گوش‌مان از سمت شمال- شمال غربی و در دامنه‌های آرارات مردم مهربان و بافرهنگی زندگی می‌کنند که کشورشان وجب به وجبش دیدن دارد.

۲۷۹۲ سال قدمت

شاید این از شانس خوب من و همراهانم بود که دعوت کانون نویسندگان ارمنستان از ما برای شعرخوانی مشترک با شاعران ارمنی مصادف شده بود با تاریخ ۲۰۱۰/۱۰/۱۰ که خلاصه اگر بگویم، می‌شود ۲۷۹۲ سالگرد تاسیس شهر ایروان! حقیقتش را بخواهید به هیچ عنوان فکر نمی‌کردم ایروان که طبیعت و آب و هوایش بسیار زیاد شبیه طبیعت شهرهای شمال کشور خودمان است چنین تاریخ طولانی داشته باشد. و از آن مهم‌تر این سوال که ما ایرانی‌ها واقعاً می‌دانیم که شهرهای تاریخی‌مان چند سال قدمت دارند! و اصلاً برایمان مهم هست که این روز را جشن بگیریم! مدام در ذهنم تکرار شد و جواب هم که مشخص بود نه!

اما ارامنه برخلاف ما هر سال این روز را جشن می‌گیرند و در میدان ریاست‌جمهوری پایتخت و خیابان‌های اطراف آن کارناوال‌های عظیمی راه می‌اندازند که تنها وظیفه‌شان این است که مردم شاد شوند و البته حافظه تاریخی‌شان تقویت شود و بدانند کجای جهان ایستاده‌اند.

ارامنه نیز مانند ایرانیان باستان اعیاد بسیار دیگری نیز دارند و جشن‌های فراوان دیگری نیز برگزار می‌کنند. در همان ۱۰ روزی که ما در این کشور حضور داشتیم فرصت دیگری برایمان ایجاد شد که در جشن دیگری هم شرکت کنیم. این روز عید فرهنگ نام داشت و در این روز ویژه ارامنه با حضور بر مزار «مسروپ ماشتوس» خالق الفبای ارمنی، نام و یاد او را گرامی می‌داشتند. جالب است بدانید علاوه بر جشن، فستیوالی هم تعریف کرده بودند که در حاشیه جشن از مترجمان زبان ارمنی به زبان‌های دیگر و زبان‌های دیگر به زبان ارمنی تقدیر به عمل می‌آوردند و همه اینها برای ما خاطره‌انگیزتر شد وقتی واهه آرمن هموطن ارمنی ما یکی از سه برگزیده سال ۲۰۱۰ لقب گرفت.

اگر بخواهم سرسری به اعیاد دیگر بپردازم می‌توانم به مهم‌ترین عید آنان «ناواسات»، عید «وارتاوار» یعنی پاشیدن آب به یکدیگر و اعیاد «کریسمس»، «ایستر» و «هامیارتسوم» و همین طور جشن‌های مهم و باستانی «درندز» یا آتش‌افروزی و جشن «باریگندان» و جشن «ناواسارد» اشاره کنم.

کشور باران، کلیسا و مجسمه

ارمنستان به طور خلاصه برای من از این قرار است: کشور باران، کلیسا و مجسمه. البته از دیدی اومانیستی‌تر باید گفت این کشور، کشور هنرمندان است چرا که ارج و قربی که هنرمند در این کشور دارد واقعاً برای منی که از ایران چندهزارساله با فرهنگ غنی و هنرمندان بی‌شمار هستم، رشک‌برانگیز بود. مثالی برایتان می‌زنم و با هم به سراغ دیدنی‌های ایروان می‌رویم.

مترجم همراه ما خانمی ارمنی، مطلع و مهربان به نام خانم آشخن ماکاریان بودند و در یکی از روزها که از خیابانی گذر می‌کردیم، کتیبه‌هایی سنگی که هر از چند خانه‌ای به دیوار منازل نصب شده بود برای من موجب سوال شد و از آشخن دلیل نصب و معنی نوشته روی کتیبه‌ها را پرسیدم و او در جواب گفت فلان نقاش یا فلان شاعر یا بهمان نویسنده ارمنی زمانی در این خانه زندگی می‌کرده است و ما برای اینکه نفرات بعدی که در این خانه ساکن می‌شوند بدانند در چه فضایی قدم نهاده‌اند این کتیبه‌ها را نصب می‌کنیم. با کمی‌تردید و البته بدجنسی که ناشی از حسادت و حب و بغض هم بود پرسیدم این عمل را فقط برای مشاهیرتان انجام می‌دهید دیگر؟ و در جواب شنیدم که خیر! برای تمام هنرمندان این اتفاق صورت می‌گیرد و به شهرت نام و وسعت یا رسته هنرشان یا حتی روابط‌شان با حکومت هم ربطی ندارد.

بگذریم، چنان که پیشتر هم اشاره کردم یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ایروان، موزه‌ها و بناهای تاریخی‌اش است. البته مجسمه‌ها را فراموش نکنید، در ایروان به اندازه تمام مجسمه‌های ایران مجسمه خواهید دید! آن هم مجسمه‌هایی که هرکدام زیبایی به خصوصی دارد و آن‌گونه‌ای که من برآورد کردم با کمی اغراق! از بزرگ‌ترین مجسمه‌سازان روز دنیا در شهر ایروان حتماً اثری وجود دارد. حقیقتش را بخواهید کمی هم وارسی کردم ببینم مجسمه‌های ناپدیدشده پایتخت وطن‌مان را آنجا می‌جویم که البته نتیجه تحقیقات منفی بود.

دیدنی‌ترین و تاریخی‌ترین نقاط ایروان

بناهای تاریخی و کلیساهای این شهر جاذبه‌ای فراموش‌نشدنی است. یکی از مهم‌ترین و بی‌بدیل‌ترین این بناها سالن اپرای آرام خاچاطوریان است. این بنای دیدنی دو سالن بزرگ اپرا و کنسرت (سالن اپرا با ۱۲۶۰ صندلی و سالن کنسرت با ۱۴۰۰ صندلی) دارد. سالن اپرا در سال ۱۹۳۹ و سالن کنسرت در سال ۱۹۶۳ ساخته شده است و هنوز هم هر روز محل برگزاری کنسرت‌های بزرگانی چون ژیوان گاسپاریان است.

به سراغ موزه‌ها برویم. موزه تاریخ یا گالری ملی ارمنستان در میدان جمهوری این شهر یکی از موزه‌های هنری مهم در دنیاست که در سال ۱۹۲۱ تاسیس شده است. این موزه مجموعه‌ای غنی با بیش از ۱۹ هزار اثر از هنرمندان روس، ارمنی و اروپای غربی است و برخی از آثار از موزه‌های هریتاژ (سنت‌پترزبورگ) و ترتیاکوف (مسکو) نیز در این موزه نگهداری می‌شود. آثار هنرمندان ارمنی قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی و مجموعه خانواده لازارو، بنیانگذاران موسسه زبان‌های شرقی در مسکو نیز موزه را غنایی دوچندان بخشیده است. بخشی از موزه به هنرمندان ارمنی خارج از کشور اختصاص دارد. همچنین آثار بی‌نظیری از هنرمندان اروپای غربی همچون وان دایک و روبنس نیز در این موزه نگهداری می‌شود. قدمت اشیای آن از دوران پارینه سنگی تا اواخر قرن ۱۹ میلادی می‌رسد. همچنین قطعات زیادی مربوط به دوران ماقبل تاریخ هم در این موزه نگهداری می‌شود.

در بخش نگهداری سلاح‌های دوران سنگی و نوسنگی، اسلحه‌های مربوط به این دوران، اشیای برنزی و آهنی، اسلحه‌های دوران حکومت اورارتویی‌ها، مجسمه‌های کوچک، کوزه، سکه و زیورآلات گرانبهایی که همه در حفاری‌های داخل ارمنستان پیدا شده‌اند، نگهداری می‌شود، همچنین در بخش مردم‌شناسی موزه، لباس، فرش و وسایل کشاورزی سنتی این کشور نیز به نمایش گذاشته شده‌اند.

مردمی که خوب می‌بینند

خانه موزه‌های نقاشان ارمنی هم یکی دیگر از دیدنی‌های ایروان است. البته اگر گذرتان به موزه ساریان یا مارکو گریگوریان نقاشان با شهرت جهانی ارمنستان افتاد و سالن‌های موزه را در تسخیر کودکان دبستانی یافتید مانند ما جا نخورید! چرا که جواب سوال‌تان که این بچه‌هایی که با لباس فرم مدرسه به این موزه آمده‌اند چه چیزی از نقاشی‌های مدرن این اساتید می‌فهمند این است که ارامنه اعتقاد دارند کودکان‌شان از سنین پایین باید نقاشی و هنر مدرن را ببینند تا هم با بزرگان کشورشان آشنا شوند هم چشم‌ها و ذهن‌شان به گزیده دیدن و خوب دیدن عادت کند. اگر بخواهید گزیده‌گردی کنید و به یک موزه نقاشی بروید پیشنهاد می‌کنم گالری ملی نقاشی ایروان را از دست ندهید. این گالری در سال ۱۹۲۱ ساخته شده و سه بخش هنر ارمنی، روسی و اروپایی دارد. بخش ارمنی گالری یکی از بزرگ‌ترین مجموعه تابلوهای هنرمندان ارمنی در سراسر جهان است. حدود ۲۰ هزار نقاشی و طرح در این گالری به نمایش گذاشته شده است. بخش نقاشی ارمنی (که مفصل‌ترین قسمت گالری است) از قرن هفت تا قرن حاضر را دربرمی‌گیرد. قدیمی‌ترین آثار این گالری، نقاشی‌های دیواری کلیسای جامع آنی و چند کلیسای دیگر است که به قرون ۱۰ تا ۱۴ میلادی بازمی‌گردد. در این بخش کپی‌هایی از نقاشی‌های دیواری تهیه شده‌اند و همچنین مینیاتورهای کتاب‌های مصور هم در آنجا نگهداری می‌شوند. تقریباً تمام آثار ایوان آیواکوفسکی در این گالری به نمایش گذاشته شده است. از بین نقاشان صاحب‌نام قرن ۲۰ که آثارشان در این گالری به چشم می‌خورد می‌توان از مارتیروس ساریان، هاکوپ هاکوپیان و میناس آوتیسیان نام برد که ترکیب رنگ تابلوهای منظره، طبیعت بی‌جان و نگاره‌های آنها در عین مدرن بودن، سنت‌های ارمنی برای مصور کردن کتاب و استفاده از رنگ‌های تند و خطوط مشخص را هم به نمایش درمی‌آورند. جدای از این موزه مسلماً مهم‌ترین جاذبه دیدنی ارمنستان برای من بازدید از خانه موزه سرگئی پاراجانف (۱۹۹۰-۱۹۲۴) فیلمساز، نقاش و عکاس شهیر ارمنی بود. خانه و موزه او در ایروان محل نگهداری بیش از ۶۰۰ اثر او، گرافیک‌ها، عروسک‌ها، کلاژها، عکس‌ها، فیلم‌ها و فیلمنامه‌های اوست. آن گونه‌ای که متصدی این موزه توضیح می‌داد طرح ایجاد خانه و موزه پاراجانف در سال ۱۹۸۸ توسط دولت ارمنستان آغاز شد، اما احداث آن بر اثر زلزله همان سال تا سال ۱۹۹۱ به طول انجامید که مرگ پاراجانف در سال ۱۹۹۰ اجازه زندگی در این خانه جدید را به او نداد.

بیشتر در خصوص خانه و آثار پاراجانف در این گزارش نمی‌نویسم چراکه بنا دارم در مطلبی جداگانه در هفته‌های آتی مفصل به این هنرمند خارق‌العاده بپردازم و باور بفرمایید اگر در این سطور بخواهم او را خلاصه کنم به خودم و شما ظلمی باورنکردنی کرده‌ام و برای اینکه فردای قیامت مدعی من نشوید قول می‌دهم در هفته‌های آتی شما را با یکی از بی‌نظیرترین هنرمندان قرن بیستم آشنا کنم. هنرمندی که ۱۵ سال اسارت خانگی و دو سال زندان شوروی خلاقیت او را نه‌تنها سرکوب نکرد که از او دیگرگونه انسانی ساخت که در باورتان نمی‌گنجد.

بازار ورنیساژ یا همان پارکینگ پروانه

بگذارید چند پیشنهاد هم برای گشت و گذار از نوع دلچسب خانم‌ها بدهم! یعنی نشانی مراکز خرید و از این دست پیشنهادهای فرهنگی. نخست بدانید که نه به گفته من که به گفته خانم‌هایی که دستی در خرید دارند سطح عمومی قیمت‌ها در ارمنستان گران‌تر از تهران و ایران است (هرچند در خورد و خوراک و حمل و نقل تقریباً مشابهت دارد)، البته اگر دنبال اجناس مارک‌دار اصلی هستید مژده بدهم که برندهای معروف دنیا در ارمنستان شعبه دارند و بنا به مشاهدات عینی خود من قیمت‌شان نسبت به ایران ارزان‌تر است. هرچند برای امثال من فرقی نمی‌کند چرا که اصولاً من اجناس مارک‌دار تقلبی یا اجناس بی‌مارک اصلی را ترجیح می‌دهم و این مهم با جیب مبارکم ارتباطی تنگاتنگ دارد. یکی از جالب‌ترین بازارهای ایروان که شباهت فراوانی به جمعه‌بازارهای سنتی تهران شبیه پارکینگ پروانه دارد، بازار بزرگ و روباز ورنیساژ است که آخر هفته‌ها (شنبه و یکشنبه) در نزدیکی میدان جمهوری ایروان تشکیل می‌شود و یکی از جاذبه‌های گردشگری و محبوب جهانگردان است. انواع جواهرات، نقره‌جات، نقاشی‌ها، صنایع دستی، انواع اشیای آنتیک، کتاب‌ها و چیزهای دیگر در اینجا به فروش می‌رسند. بازار شوکا نیز در خیابان مشتوتز جایی مناسب برای تهیه سبزیجات، میوه، شیرینی و آجیل است. البته اگر قصد خرید شکلات و شیرینی و قهوه به جهت سوغاتی دادن را دارید فروشگاه گرانت کندی را فراموش نکنید. این فروشگاه معروف‌ترین شکلات‌سازی ارمنستان است که در حال حاضر رکورد بزرگ‌ترین شکلات دنیا در کتاب رکوردهای گینس هم به نام این شرکت ثبت است.

می‌دانم که حتماً با خودتان می‌گویید این همه از باران و کلیسا و البته مجسمه‌های ارمنستان در ابتدای نوشته‌ات تعریف کردی و یک مثال هم از آنها نیاوردی! حق دارید ولی چنان که پیشتر هم اشاره کردم از هفته آینده در ستون مجاور این گزارش، سر صبر و حوصله برایتان از مجسمه مادر ارمنستان، موزه مانتداران، موزه پاراجانف، دژ اورارتویی، قلعه اربونی، معبد گارنی، پله‌های کاسکاد، بنای یادبود جیجرناگابرد و البته دریاچه زیبای سوان خواهم نوشت و مطمئنم برایتان جالب است بدانید چرا نوک شمشیر مجسمه مادر ارمنستان رو به قلب ترکیه است.

سودوکو شماره ۹۲

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

		2				9		
			3	8	6			
	4						7	
	8	6		3		7	9	
3		9		4		8		2
	2	5		7		4	3	
	1						5	
			8	6	7			
		7				2		

حل سودوکو شماره ۹۱

8	2	4	9	7	3	5	6	1
3	9	1	6	8	5	7	4	2
6	7	5	2	4	1	8	9	3
4	6	7	8	5	2	3	1	9
9	1	2	7	3	6	4	8	5
5	8	3	1	9	4	2	7	6
1	4	9	5	2	7	6	3	8
2	3	8	4	6	9	1	5	7
7	5	6	3	1	8	9	2	4

جدول شماره ۱۰۸۴

افقی

۱- خارج از مرزهای کشور- ثلاثه دیدنی مصر ۲- مرد جوان مازندرانی- ظرف مرکب- بلای بنیان‌کن ۳- نویسنده فرانسوی کتاب کاندید- همراه کره- کرجی، زورق ۴- هیزم ترکی- مبارز افراسیاب- صندلی تشریفاتی ۵- از الفبای زبان آلمانی- از خدایان هندو- از مقاطع تحصیلی ۶- یک حرف و سه حرف- روستایی در دماوند که تخمه هندوانه‌اش مشهور است- فاقد تحرک و تکامل ۷- کهن‌ترین بخش ادبیاتی اوستا- صندوقچه- حشره خونخوار ۸- بازیگر سینما- آسان ساختن موردی ۹- گودال- کلام الهی- پر، لبریز ۱۰- نوعی تغییر شیمیایی در ترکیب‌های آلی- سگ فضانورد- نقره ۱۱- مرغی به نام دیبای رومی- معضل اقتصادی- نتی در موسیقی ۱۲- اشاره و اطوار- روی خط آهن می‌رود- نوشتن خارجی ۱۳- حریر رومی- وسیله‌ای برای حمل مصالح ساختمانی- تار و مار ۱۴- پارچه کهنه- تیر کوچک- مربوط به پول و اقتصاد ۱۵- از برادران یوسف- از بخش‌های مرزی خراسان رضوی.

عمودی

۱- پایتخت برزیل- پیشی گرفتن ۲- کامیون ارتشی- بی‌مو، کچل- زرد کمرنگ ۳- نمایندگان- قربانگاه حج- رودررو شدن ۴- طبیعت بیگانه- گردی براق به رنگ‌های مختلف برای تذهیب و نقاشی- برگ برنده ۵- در بزرگ- مجازاً خیلی باریک- ضربه‌ای در فوتبال ۶- وازدن- سمبلیک- دریاچه ترکیه ۷- فاصله عدسی را کم و زیاد کردن- حیثیت- در حال لنگیدن ۸- توان و قدرت- سطح ساینده سوهان- صوت شگفتی و تعجب- بزرگراهی در تهران ۹- از نام‌های قرآن مجید- درود- شرایط اقلیمی ۱۰- اولین تبعیدگاه ناپلئون- روان‌پریشی- مورب ۱۱- آخرین بازمانده نازی‌ها- وابسته وزارتخانه- همسایه بیدگل ۱۲- جاده قطار- تاج- از ایالت‌های امریکا ۱۳- خواهش- فلج- آل، دودمان ۱۴- نوعی حلوا- وسیله صابون‌مالی کردن بدن- کتاب مقدس هندوها ۱۵- اکنون- از نام‌های قیامت در قرآن مجید.

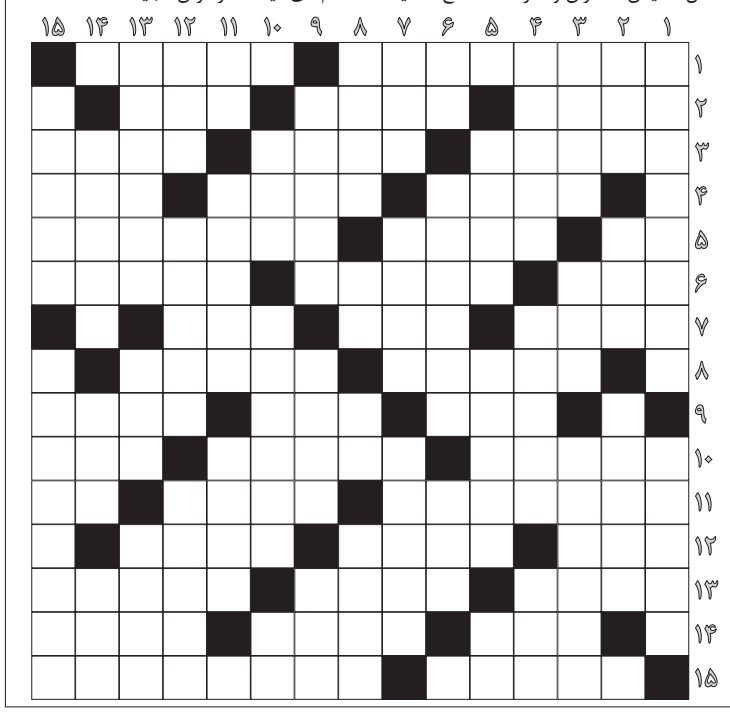
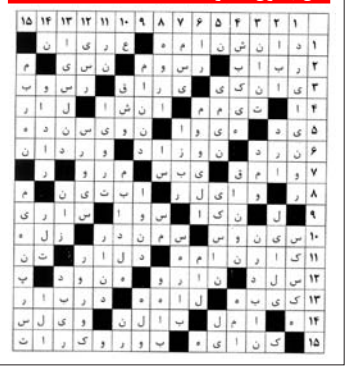
حل جدول شماره ۱۰۸۳